

سلسله مباحث از غنیمت عاشورا ۱۶-۳

از ولادت تا شهادت حضرت زهرا علیها السلام و مرثیه

در سوره های مزمل و مدثر

شب سوم محرم ۱۴۴۲

عنوان بحث شب سوم:

القاسم قوی ثقیل به خاتم پیامبران در شب ابراء

﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ

هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾.

سوره مزمل / ۵ و ۶.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت سید الشهداء علیها السلام در شب قدر:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الصِّدِّيقَةِ الظَّاهِرَةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَصَبَرْتَ عَلَى الْأَذَى فِي جَنَبِهِ، مُحْتَسِبًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ خَالَفُوكَ وَحَارَبُوكَ وَأَنَّ الَّذِينَ خَدَلُوكَ وَالَّذِينَ قَتَلُوكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى. لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَضَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. أَتَيْتُكَ يَا مَوْلَايَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ، مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ، مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ، مُسْتَبْصِرًا بِالْهُدَى الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ، عَارِفًا بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ».

«سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان. سلام بر تو ای فرزند صدیقۀ طاهره سرور تمام زنان جهانیان. سلام بر تو ای مولای من ای اباعبدالله ورحمت خدا و برکاتش بر تو باد. گواهی دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را پرداخت کردی و به معروف امر کردی و از منکر نهی کردی. و قرآن را آن گونه که باید خواندی. و در راه خدا آن چنان که شاید، جهاد کردی. و بر آزارهایی که در راه خدا متوجه تو شد، به حساب خدا، تا آخرین لحظۀ حیات شکیبایی کردی. و گواهی می دهم که براستی آنان که که با تو مخالفت کردند و جنگ نمودند و آنان که دست از یاریت کشیدند و نیز کسانی که تورا کشتند، ملعونند؛ لعنی که بر زبان پیامبر امی جاری شده است. و هر آن که افترازند زیانکار است. خدا لعنت کند ستم کنندگان شما را از اولین و آخرین و برایشان عذاب دردناکش را چند برابر کند. ای مولای من ای فرزند رسول خدا! من برای زیارت بدریارت آمده ام در حالی که هم باور و هم پیمان با افرادی هستم که ولایت تورا پذیرفته اند و در حالی که با دشمنان تو دشمنی دارم و در حالی که نسبت به آن هدایتی که تو بر آن بودی کاملاً بینایم و در حالی که به گمراهی آنانی که با تو مخالفت کردند، آشنایم. پس برای من در نزد پروردگارت شفاعت کن».

وقوع آیه: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» بعد از آیه: «أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» به منزله علت صدور فرمان «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» و نیز سبب صدور دستور «رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» است. بر این اساس، باید پذیرفت:

در شب به خصوصی که پیامبر رحمت باید به شب زنده داری بپردازد، باید قرآن را به صورتی کامل ترتیل کند تا پس از آن، «قولی ثقیل» به او «القا» شود. این وابستگی از واژه «إنا» در آغاز این آیه دانسته می شود که به منزله علت صدور حکم «... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ

تَرْتِيلاً» است.

در آیه: «... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» خدا به پیامبرش فرمان داده است تا قرآن را به صورتی کامل ترتیل کند؛^۱ خواه مقصود از این قرآن، قرآنی کامل باشد و خواه مقصود از آن، آیاتی از قرآن باشد که تا آن زمان نازل شده بود. البته نباید فراموش شود که برای قرآن، یک نزول دفعی وجود دارد که با احتمالی بسیار قوی، این نزول قبل از این تاریخ صورت گرفته است.

بنا بر این و از آن جا که این آیات، خودش آیاتی از قرآن است و قبل از این آیات نیز آیات بسیاری نازل شده است، به هیچ عنوان نمی توان اظهار کرد که مقصود از «قول ثقیل» - یعنی قولی که در آینده قرار است نازل شود - قرآن و یا آیه ای از قرآن است؛ به ویژه آن که همان گونه که از ادامه بحث روشن خواهد شد، «قول ثقیل» تنها و تنها به یک «قول» اطلاق می شود.

مقدمه بودن «ترتیل قرآن» برای «القای قول ثقیل»، بر منبای این آیات، قطعی است و به این جهت، لازم است مشخص شود که «قول ثقیل» چیست که برای القای آن، وجود چنین مقدمه ای آن هم برای پیامبری با آن ظرفیت مثال زدنی، لازم است.

كَلِمَةً مِنْ اللَّهِ، كَلِمَةً مِنْ اللَّهِ، قَوْلٌ، قَوْلٌ ثَقِيلٌ

تعبیر: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» یک تعبیر تفخیمی است زیرا القا کننده «قول ثقیل» خدای جهانیان و فرد است و در چنین حالتی به کار رفتن جمع متکلم - به ویژه با وجود «إِنَّا» در آغاز این جمله و تبدیل جمله فعلیه به جمله اسمیه، تفخیم در تعبیر را به همراه خواهد داشت. این تعبیر تفخیمی مانند «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفِرَ» و مانند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و مانند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» و نیز مانند «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» از عظمت بسیار بالایی خبر می دهد که عمل «القای قول ثقیل» به خاتم پیامبران» از آن برخوردار است.

برای آن که تفاوت این تعبیر تفخیمی با تعبیر غیر تفخیمی از همین واژه روشن شود، کافی است به کاربرد دیگری از همین واژه در کتاب خدا مرور گذرایی صورت بگیرد:

«سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ

۱ این که گفته می شود قرآن را به صورتی کامل ترتیل کند، اثر تأکید «ترتیلًا» در «... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» است.

النَّارُ وَبُسُّ مَثْوَى الظَّالِمِينَ^۱.

«به زودی ماترس را در قلبهای آنانی می‌افکنیم که کافر شده‌اند و این به آن خاطر است که آنان چیزی را شریک خدا ساخته‌اند که خدا برای آنان سلطانی را نازل نکرده و پناهگاه آنان آتش است، و جایگاه ستمگران چه بد جایگاهی است.»

تفاوت مهمی که جمله «سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» با جمله: «إِنَّا سَأَلْتِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» دارد، در وجود و عدم وجود «إِنَّا» در آغاز این دو جمله است. با وجود «إِنَّا» جمله فعلیه به جمله اسمیه تبدیل می‌شود و تأکید و عظمت بسیاری را با خود به همراه می‌آورد ضمن آن که بنای اولیه جملات اسمیه به عدم دخالت زمان در این جملات است.

«سَأَلْتِي» یک تعبیر استقبالی خالص و بدون استمرار است و گذشته و حال را شامل نمی‌شود و تنها خبر از القایی می‌دهد که در آینده قرار است انجام شود. این عدم استمرار، برهانی قاطع بر این حقیقت است که قرآن و وحی‌های مربوط به قرآن نمی‌تواند موضوع «القَاءِ» «إِنَّا سَأَلْتِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» باشد. بر این مبنا، هم آیات قرآن را باید از القاهای این آیه، استثنا دانست و هم تمام آن چه به عنوان وحی و در ارتباط با قرآن به خاتم پیامبران نازل شده است.

اختصاص این آیه به القای یک و تنها یک قول، آن هم در آینده، به این مفهوم است که:

تعبیر: «إِنَّا سَأَلْتِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»، یک وعده است؛ وعده‌ای از خدای جهانیان برای انجام یک عمل در زمان آینده و نباید از خاطرها به دور ماند که در وعده خدا تخلفی وجود ندارد.

وجود تنوین در تعبیر «قَوْلًا»، آن را مفرد و نکره ساخته و نشان می‌دهد که مقصود از آن، تنها یک قول تعریف نشده است که این قول، یا قولی کوچک و کم اهمیت و یا قولی بسیار مهم و پر عظمتی است^۲. البته به شرط آن که «قول» با صفت «ثقیل» نیامده باشد زیرا با وجود این صفت - آن هم صفتی که خدای حکیم آن را برای «قول» به کار برده است - باید آن را قول بسیار مهم و پر عظمت و پر باری دانست.

شاید بسیاری بر این گمان باشند که «قول ثقیل» چیزی از جنس کلمه و کلام متعارف باشد و شاید بتوان گفت همه مفسران آن را قرآن دانسته‌اند اما باید دانست که در کتاب خدا، «کلمه» برای وجودی مانند حضرت عیسی نیز به کار رفته است:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ

۱ سوره آل ابی طالب (=آل عمران) ۱۵۱.

۲ این از خواص تنوین است.

مَرِيْمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَكَلِمَتُهُ الَّتِي اَلَّهَا اِلَى مَرِيْمَ وَرُوْحٌ مِنْهُ ...»^۱

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید، و درباره خدا نگویید جز آن چه را حق است. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و «کلمه او» است که آن را به سوی مریم «القا» کرده و روحی است از جانب خدا...».

بر مبنای این آیه، حضرت عیسی «کلمه الله» است؛ کلمه الهی که خدای عالمیان آن را به حضرت مریم «القا» کرده است.

در آیاتی دیگر از کتاب، این تعبیر به صورت «كَلِمَةً مِنَ اللّٰهِ» برای حضرت عیسی و به صورت «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ» برای حضرت یحیی به کار رفته است:

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ * قَالَ رَبِّ اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَاَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ * ... * وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلٰى نِسَاءِ الْعٰلَمِيْنَ * ... * اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اَسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيسٰى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيْهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ * وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ * قَالَتْ رَبِّ اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرًا قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ»^۲

«در آن جا زکریا ربش را خواند. او گفت: ای رب من! به من از جانب خودت «ذریه ای طیب» عطا کن. به درستی که تو شنوای دعا هستی. در حالی که او در محراب به نماز مشغول بود، ملائکه او را ندا دادند که خدا تو را به یحیی بشارت می دهد حال آن که او با «کلمه من الله» تصدیق شده است، «سید» است، «بسیار خوددار» و «پیامبری از صالحان» است. او گفت: ای رب من! از کجا برای من پسری خواهد بود در حالی که پیری مرا فرا گرفته و زن من نیز نازاست. او گفت: این گونه است که خداوند هر آن کاری را که بخواهد انجام می دهد. ... و آن گاه که ملائکه گفتند: ای مریم! به درستی که خدا تو را برگزید و تطهیرت نمود و با وجود زنان دیگری در جهان، تو را انتخاب کرد. ... آن گاه را که ملائکه گفتند: ای مریم! به درستی

۱ سورة نساء / ۱۷۱.

۲ سورة آل ابی طالب (= آل عمران) / ۳۸ تا ۴۷.

که خدا به کلمه‌ای از خودش، به تو بشارت می‌دهد که نامش «مسیح»، «عیسی ابن مریم» است او در دنیا و آخرت وجیه است و از مقربان به شمار می‌آید. و با مردم در گاهواره و در هنگام میانسالگی سخن می‌گوید و از صالحان است. او (=مریم) گفت: خدایا از کجا برای من فرزندی خواهد بود در حالی که هیچ بشری با من تماسی این گونه نداشته است. او گفت: خدا این گونه است که هرگونه بخواهد می‌آفریند. او هرگاه امری را به صورت قطعی اراده کند، پس فقط به آن امر می‌گوید: باش و آن امر خواهد بود».

این آیات علاوه بر آن که جایگاه حضرت عیسی را به عنوان «كَلِمَةً مِّنَ اللَّهِ» و جایگاه حضرت یحیی را به عنوان «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» مشخص می‌کند، خبر از آن می‌دهد که این دو آفرینش، از نظر نظام عالم ناشدنی بوده و تنها با اراده خاص خدا به انجام رسیده که در پایان این آیات، به این امر بسیار مهم تصریح نیز شده است. بر مبنای این آیه، اراده خدا به مجرد تعلق به هر چیزی، آن چیز به انجام می‌رسد و فاصله اراده تا انجام شدن، صفر خواهد بود.

البته برای «قول رب» با اراده‌ای این گونه، باید جایگاه ویژه‌ای را در نظر گرفت که در همین آیات، در نظر گرفته شده است.

در آیات «سوره مبارکه مریم» ماجرای ولادت همین دو پیامبر به صورتی دیگر تکرار شده است. البته در این آیات دیگر به «کلمه الله» و یا «کلمه من الله» و یا «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» بودن این دو پیامبر تصریح وجود ندارد اما در هر دو مورد، به اثر «قول» در این دو آفرینش، اشاره و یا تصریح شده است:

﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ أَنْ أَبْشُرَ بِغُلَامٍ وَلَا أَمْلِكُ أَنْ أَبْشُرَ بِبَشَرٍ مَّا كُنْتُ عَبْدًا وَلَا أَسْتَشِيرُ النَّاسَ فَنَزَخْنَا إِلَيْهِ الْغُلَامَ فَخَلَقَهُ مِن نُّورٍ فَخَلَقْتَهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا * ... وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ إِن كُنْتُ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئُ وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا * ... ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ * مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱

«ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده ایم. او گفت: ای رب من! از کجا برای من پسری خواهد بود در حالی زن من نازاست و من از زیادی سن به حال خشکیدگی و ناتوانی افتاده ام. او گفت: این گونه رب تو گفته است. آن امر بر من آسان است و او تو را پیش از این آفرید در حالی که چیزی نبود. ... و در این کتاب، ذکری از مریم به میان آور، آن هنگام را که او از خانواده اش جدا شد، و در ناحیه شرقی قرار گرفت. بعد از آن نیز حجابی برگزید تا کاملاً از آنان جدا باشد. پس، ما «روحمان» را به سوی او فرستادیم. آن روح برای او به صورت بشری مجسم شد که بر روی دو پا راه می رود. او (= حضرت مریم) گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می برم، اگر چنانچه تو فردی متقی هستی. او گفت: من رسول رب تو هستم تا که به تو پسری پاک «هبه» کنم. او گفت: از کجا برای من پسری است حال آن که هیچ بشری با من تماس نداشته و من تجاوز کننده نیستم. او گفت: رب تو این گونه گفته که آن کار بر من آسان است و تا آن که من او را آیه ای برای مردم قرار دهم و رحمتی از خودمان. و آن امر انجام شده قطعی است. ... آن، عیسی بن مریم است؛ کلام حقی که در آن تردید و مجادله دارند. برای خداوند سزا آن نیست که فرزندی را برگزیند او منزله است. آن گاه که او در مورد امری به صورتی قطعی اراده کرد، به آن چیز می گوید: «باش» و آن چیز «می باشد»^۱.

در هر دو مورد به نشدن این کار در نظام آفرینش تصریح شده اما یکی از این دو غیر ممکن است و دیگری غیر ممکن به نظر می رسد و به هر حال، خدای حکیم در این آیات به این مطلب تصریح کرده که انجام این دو امر با این ویژگیها، برای او بسیار آسان است و از همان اول باید آنها را به عنوان کارهای انجام شده به حساب آورد: ﴿وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾.

در پایان این آیات و آیات «سوره آل ابی طالب»، با عبارت: ﴿إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ خدای عالمیان به این حقیقت تصریح کرده که:

انجام این امور و انجام هر امری در عالم، با «قول» مبارک «کن»، قطعی است و یعنی فاصله ای میان «اراده» و «قضای خدا» و «شدن»، وجود ندارد.

علاوه بر این آیات، در آیات دیگری از کتاب نیز خدای حکیم به اثر «کن» - که از جنس «قول» است^۲ - در ولادت و ممات، تصریح کرده است:

﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.^۳

۱ یعنی فاصله میان اراده و شدن، صفر است.

۲ این مطلب، از تعبیر: ﴿يَقُولُ لَهُ كُنْ﴾ دانسته می شود.

۳ سوره غافر/۶۸.

او (=خدا) همان است که زنده می‌کند و می‌میراند. پس آن گاه که در مورد امری به صورت قطعی حکم کرد، به درستی که به آن امر می‌گوید: باش. پس، می‌باشد».

به این ترتیب و در این آیات، هم «کلمة الله» و هم «کلمة من الله» تعریف شده و هم اثر «قول» در به انجام رسیدن قضا و اراده‌ای مشخص شده که به خدای حکیم منتسب است. یعنی:

نتیجه این قول خدا و نیز نتیجه القای این کلمه او، ولادت خاص و منحصر به فرد حضرت عیسی و نیز حضرت یحیی است.

تعبیر «کلمة الله» و «کلمة من الله» اگرچه در این آیات برای وجودهای پرارزش و آفریده‌های ممتازی مانند حضرت عیسی و حضرت یحیی به کار رفته اما این تنها کاربردهای تعبیر «کلمه» در این موارد نیست. در آیاتی از کتاب، «کلمه» به صورت مثال و برای «شجرة طيبة» و «شجرة خبيثة» به کار رفته که خودش کاربردهای دیگری از این واژه در تعبیر از آفرینش انسان است و قوت چنین تعبیری را در مواردی این گونه حکایتگر است:

﴿الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^۱

«آیا ندیدی که خدا چگونه کلمه «طیبه» را مثال می‌زند؟ مثل کلمه «طیبه» مانند درختی «طیب» است و «درخت طیب» ریشه‌اش ثابت است و شاخه‌هایش در آسمان. آن درخت با اذن ربش هر زمان میوه می‌آورد و خداوند این امثال را برای مردم می‌زند، باشد که آنان تذکر یابند و مثل «کلمه خبیثه» مانند «درختی خبیث» است که از روی زمین ریشه کن شده است و قراری ندارد».

در آیاتی از کتاب خدا، تعبیر «کلمه» به عنوان تقدیری به کار رفته که برگشت ناپذیر است و می‌تواند اثر «کلمة الله» و «قول الله» را در مواردی تعریف کند که انجام عمل، ناشدنی است و یا این گونه به نظر می‌رسد. برای نمونه می‌توان به تعبیر «کلمة العذاب» اشاره کرد:

﴿أَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾^۲

«پس آیا آن که بر او «کلمه عذاب» تحقق یافته است؟ پس آیا تو نجات می‌دهی فردی را که در آتش

است؟!»

۱ سوره ابراهیم / ۲۴ تا ۲۶.

۲ سوره زمر / ۱۹.

و بالاخره، «کلمه» به عنوان «عضو ثابت در فطرت انسانها برای باور توحید» به کار رفته است. این کلمه قابل انتقال از پدر به فرزند است:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱

«و آن گاه را که ابراهیم به بابا و قومش گفت: من بیزار از آن چیزهایی هستم که شما عبادت می‌کنید؛ مگر آن کس که مرا آفرید. پس به درستی که او به زودی مرا هدایت خواهد کرد. و خدا آن (= کلمه توحیدی او) را کلمه‌ای پایدار و باقی ماندنی در نسلش قرار داد؛ شاید که آنان باز گردند».

کلمه کوچکترین جزء یک جمله است. گاهی لازم است تا چند کلمه کنار هم گذاشته شود تا از آنها جمله کاملی به وجود آید. همین وضعیت برای «قول» و «جمله» نیز وجود دارد. بر این پایه‌ها، عظمت قولی را که بر اساس ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ قرار است به پیامبر رحمت القا شود، تنها خدای عالمیان و آنانی می‌دانند که خدای حکیم آگاهشان کرده است.

الف ثقیل

«ثقیل» در قرآن در دو مورد به کار رفته است: یکی آیه مورد بحث و دیگری در آیه‌ای که از قیامت بحث می‌کند:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾^۲

«اینان زودگذر را دوست می‌دارند و «روز ثقیلی» را پشت سر خودشان رها می‌کنند».

در آیه‌ای دیگر از کتاب، علت این نام گذاری مشخص شده است. بر این اساس، به این خاطر به آن روز «ثقیل» گفته شده است که در تمام آسمانها و زمین این روز ایجاد سنگینی می‌کند:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثُقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً...﴾^۳

۱. سوره زخرف / ۲۶ تا ۲۸.

۲. سوره انسان / ۲۷.

۳. سوره اعراف / ۱۸۷.

«از تو در مورد آن ساعت مشخص پرسش می‌کنند که آن زمان در چه وقتی لنگر می‌اندازد؟ بگو: علم آن فقط نزد رب من است، از وقت آن ساعت به جز او وجود دیگری پرده بر نمی‌دارد. در آسمانها و زمین آن ساعت سنگینی می‌کند. آن ساعت فقط به صورت ناگهانی به شما می‌رسد...».

خدای حکیم از انسانها و جنیان با واژه «ثقلان» تعبیر کرده است:

﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾^۱.

«ای «ثقلان»! به زودی به کار شما می‌پردازم. پس، شما دو تا به کدام يك از آلاء ربّتان تکذیب می‌کنید؟!»

پیش از این در خصوص «کلمه» و «کلمة الله» و «کلمة من الله» و «القای کلمه» و «القای قول» بحثهایی مطرح شد و مطالبی نیز از اثر «قول» در آفرینش حضرت یحیی و حضرت عیسی و به طور کلی از آفرینش هراتری در عالم، ارائه شد اما از اثر «قول ثقیل» در آفرینش بحثی به میان نیامد اما باید پذیرفت و دانست که:

«قول ثقیل» به هر صورتی در آفرینش اعمال و القا شود و هراتری از آن آفریده شود، عنوان «ثقیل» - و به تعبیر قرآنی، عنوان «ثَقَل» - را بر اثر حاصله باقی خواهد گذارد. نباید البته از خاطرها به دور ماند که:

«قول ثقیل» در تمام آفرینش یک قول بیشتر نیست که آن «قول» با فخامت هر چه بیشتر از سوی خدای جهانیان به خاتم پیامبران القا می‌شود و اثری که از این القا پدید می‌آید، «ثقیل» و «ثَقَل» است؛ ثقلی است که به خاتم پیامبران نسبت داده می‌شود.

القائے قول ثقیل و ناشئه لللیل

«نشو» و «نما» برای فارسی زبانان نیز تعبیر شناخته شده‌ای است تا چه رسد به آنان که عرب زبان هستند. در «نشو» سخن از ایجاد و در «نما» سخن از رشد مطرح است.

تعبیر «انشاء» یکی از تعبیر پر کاربرد کتاب خداست و برای مفهومی مانند «خلقت» به کار می‌رود:

﴿وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمُ

مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ^۱.

«و رب تو غنی و رحمت کننده است. او اگر بخواهد شما را می برد و هر که را بخواهد پس از شما جانشین می کند؛ همان گونه که او شما را از نسل گروهی دیگر «انشاء» کرد.»

این تعبیر، برای خلقت همه انسانها نیز کاربردی است:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...﴾^۲.

«و او همان خداوندی است که شما را از یک جان آفرید...».

این تعبیر هم برای خلقت اولیه به کار می رود و هم برای احیای بعد از موت:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۳.

«و او برای ما مثالی زد و آفرینش خودش را فراموش کرد. او گفت: چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که آنها همه پوسیده اند؟! بگو: همان فردی آنها را زنده می کند که برای بار اول آنها را «انشاء» کرد و او به هر آفرینش به خوبی آگاه است.»

در این آیات و در آیات بسیار دیگری از کتاب خدا، تعبیر «انشاء» برای آفرینش به کار رفته و «انشاء» فعلی از باب افعال و یک مفعولی است. بنا بر این، فعل مجرد این ماده، به صورت لازم به کار می رود. یعنی «ناشئة» - که اسم فاعل از «نشأ» است - به معنی «پدید آمده» و یا «به وجود آمده» است.

در آیاتی از «سوره مبارکه مؤمنون»، دو تعبیر «انشاء» و «خلق» در کنار هم و در مقایسه با هم به کار رفته است که می تواند راهنمای بسیار مناسبی برای فهم هر چه بهتر این واژه باشد:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ
أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۴.

۱ سوره انعام/۱۳۳.

۲ سوره انعام/۹۸.

۳ سوره یس/۷۹.

۴ سوره مؤمنون/۱۲ تا ۱۴.

«و به تحقیق که ما انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاهی قرار دادیم که با مکان و ارزش است. سپس ما «نطفه» را «علقه» ساختیم و پس از آن، «علقه» را «مضغه» آفریدیم. پس از آن، «مضغه» را «استخوان» آفریدیم. بعد از آن، «استخوان» را با «گوشت» پوشش دادیم و بعد از آن، «خلقی» دیگر را «انشاء» کردیم. پس هماره است برکت «الله» که برترین آفرینندگان است.»

در حالی که برای تمام مراحل آفرینش، تعبیر «خلقت» به کار رفته برای آفرینش «روح»، تعبیر «انشاء» به کار رفته و این در حالی است که از خود «روح» با تعبیر «خَلَقْنَا آخَرَ» یاد شده است.

این امتیاز البته تنها امتیاز این تعبیر نیست. تعبیر «ناشئة» در حالی که «اسم فاعل» است، از یک مفهوم مفعولی برخوردار است و به معنای «مخلوق» به کار می‌رود اما باید دانست، تفاوت بسیاری میان تعبیر «ناشئة اللیل» و «مخلوق اللیل» وجود دارد.

«ناشئة اللیل» با «القای قول ثقیل» ارتباطی عظیم دارد و این ارتباط از وقوع آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ بعد از ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ و جایگاه «إِنَّ» در این آیه، به خوبی دانسته می‌شود. بر این مبنا، «... نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» به منزله علت «... سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» است. یعنی:

«ناشئة اللیل» در اثر «القای قول ثقیل» ایجاد می‌شود.

وجود این آیه بعد از آن آیه با وجود «إِنَّ»، علاوه بر این دلالت بسیار مهم، گویای چند نکته دیگر در رابطه با موضوع بحث نیز هست:

۱. ایجاد کننده «ناشئة اللیل» - که همان «مُنْشِئِ نَاشِئَةَ» است - القا کننده قول ثقیل است.
۲. «قول ثقیل» در همان شبی القا می‌شود که خدا به پیامبرش فرمان داده است تا حدود نیمی از شب را به ترتیل قرآن بگذراند.
۳. «الف و لام اللیل» در تمام این آیات، «الف و لام تعریف» است و به یک شب معین و مشخص اشاره دارد.
۴. بدون در نظر گرفتن این واقعیت که «ناشئة اللیل» اثر القای «قول ثقیل» خدای عالمیان است، نفس به کار رفتن تعبیر «ناشئة» برای چنین وجودی، خبر از عظمت بسیاری می‌دهد که این وجود از آن برخوردار است.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

الف: یک وحی ممتاز به پیامبر رحمت در قاب قوسین او ادنی

پیش از این دانسته شد که این شب خاص، «شب اسراء پیامبر رحمت» است و آیات «سوره مبارکه

نجم» خبر از «وحی» ویژه ای می دهد که در این شب به خاتم پیامبران، «وحی» شده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * أَفْتُمَارُونَ عَلَى مَا يُبْرَى * وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى * ... * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾^۱.

«به اسم «الله» که «رحمان» است که «رحیم» است. قسم به ستاره، آن گاه که فرومی افتد! فرد هم صحبت شما نه گمراه شده و نه از صراط مستقیم فاصله گرفته است. و او از روی هوی سخن نمی گوید. نطق او فقط وحی است؛ آن وحی که همواره به او وحی می شود. آن را خدایی به او آموزش داده که «شدید القوی» است. او صاحب حرکت و مرور بود تا آن زمان که استوایافت و در زمانی استوایافت که در «افق اعلی» بود. پس از آن، او نزدیک شد تا آن که با بالا کشیده شدن بالا رفت. پس تا آن جا نزدیک شد که به اندازه قاب دو قوس یا نزدیکتر قرار گرفته بود. در آن رتبه، او (=خدای جهانیان) به بنده اش وحی کرد تمام آن چه را که وحی کرد. آن دل هر آن چه را که دید، به کذب ندید. پس آیا شما در خصوص آن چیزهایی با او مجادله می کنید که او همواره می بیند؟! و او (=پیامبر رحمت) حتماً در حال نزول دیگرش، او را دید. ... آن چشم، نه به انحراف افتاده و نه طغیان کرده بود. به تحقیق که چشم او از میان آیات ربش، «آیات کبرای او» را دیده بود.»

«فاء» در عبارت: ﴿فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾، «فاء تفریع» است و با وجود این «فاء»، باید پذیرفت که عمل «وحی» پس از دنو و قرب خاتم پیامبران تا مرحله: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾، به انجام رسیده است.

«قاب قوسین او ادنی» رتبه خاتم پیامبران در حضور خدای عالمیان و رتبه ای است که احدی از آفریده های خدا در آن رتبه حضور ندارد و امکان حضور نیز برای احدی از بندگان و آفریده های خدا وجود ندارد.

وقوع آیه: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾ بلافاصله بعد از ﴿فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾، از نکته بسیار مهم دیگری خبر می دهد که نباید از نظرها به دور ماند:

«تلقی وحی» در این رتبه، توسط «فؤاد خاتم پیامبران» صورت گرفته است.

این تعبیر، هم چنین حکایت از آن دارد که آن چه در این رتبه رخ داده به این وحی عظیم و نتایج آن، خلاصه نمی‌شود بلکه در این رتبه، «رؤیت» عظیمی رخ داده که توسط «فؤاد پیامبر رحمت» به انجام رسیده است و نباید فراموش شود که قبل از «اسراء»، پیامبر رحمت وظیفه یافته بود تا حدود نیمی از شب را «قیام» کند و به ترتیل کامل قرآن و یا به عبارتی به ترتیل کامل قرآن بپردازد: «قُمُ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا».

فراموش نشود که اثر ترتیل کامل قرآن، «تثبیت فؤاد» است؛ خواه خدای حکیم به همین خاطر به پیامبرش فرمان داده باشد که در آن شب خاص، قیام کند و خواه به هر دلیل دیگری چنین فرمانی را صادر کرده باشد:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾^۱.

«و آنان که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن به صورت یکجا براو تنزیل نگشته است؟! این گونه تنزیل شده است تا به وسیله اش «فؤاد» تورا تثبیت کنیم و ما آن را با تأکید «ترتیل» کرده ایم».

این که این وحی چیست و به چه صورت انجام شده، فعلا موضوع بحث نیست اما باید دانست که:

از آغاز آفرینش تا «شب اسراء پیامبر رحمت»، این تنها وحی گزارش شده‌ای است که خدای حکیم بدون هیچ واسطه و بدون وجود هیچ حجابی، آن را وحی کرده و طرف این وحی منحصر به فرد، تنها خاتم پیامبران است و هیچ پیامبری از پیامبران خدا نیز از این نوع وحی بهره‌مند نشده و دست کم، برای هیچ پیامبری چنین وحیی گزارش نشده است.

«اسراء پیامبر رحمت» در شب واقع شده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۲.

«سبحان است آن خداوندی که شبانه بنده خویش را به «اسراء» برد از «المسجد الحرام» به سوی

۱ سوره فرقان/۳۲.

۲ سوره اسراء/۱.

«المسجد الاقصی» - همان مسجدی که پیرامونش را مبارک ساختیم - تا آن که به او بعضی از آیاتمان را «ارائه» دهیم. به درستی که او هم «سمیع» است، هم «بصیر» است».

شواهد نشان می‌دهد، پیامبر رحمت اسراءهای متعدد و پرتکراری داشته اما تنها یکی از آنها، منظور نظر «آیه اسراء» و آیات «سوره مبارکه نجم» است. بنا براین، باید پذیرفته شود که:

تمام آن وحی‌ها که منظور نظر آیه: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ است، در شب و یعنی در شب این اسراء منحصر به فرد پیامبر رحمت، به آن حضرت وحی شده است.

نباید فراموش شود که:

القای قول ثقیلی که بر اساس آیه: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ انجام می‌شود نیز القای منحصر به فردی است که تنها یک بار به انجام رسیده و مخاطب آن نیز تنها شخص خاتم پیامبران است و همان گونه که گذشت، این القا نیز در شب و یعنی در همین شب اسراء منحصر به فرد، صورت گرفته است.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا ب: تطابق وحی قاب قوسین با القاء قول ثقیل

هماهنگی میان «وحی در رتبه قاب قوسین» و «القاء قول ثقیل» را یا باید از نوع «تقارن» دانست و یا از نوع «تطابق».

«وحی» یکی از روشهای سخن گفتن خدا با بشر است:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

«برای هیچ بشری این امکان وجود ندارد که خدا با او سخن گوید مگر آن که از راه وحی، یا از فراسوی حجابی، یا آن که رسولی را بفرستد تا به اذن او، هر چه را که او می‌خواهد، وحی کند. به تحقیق، خدا بلند مرتبه و حکیم است».

این سه روش، البته سه روشی است که خدای جهانیان با بشر سخن می‌گوید نه با تمام بندگان و

این که خدا مثلاً با ملائکه چگونه سخن می‌گوید، در این آیه مطرح نشده است. بر این اساس، سخن گفتن خدا با بشر از سه راه صورت می‌گیرد:

۱. وحی بی واسطه.
 ۲. سخن گفتن از پس حجاب.
 ۳. وحی با واسطه و توسط رسول وحی الهی.
- ملاحظه می‌شود که بردوروش از این سه روش، نام «وحی» گذارده شده است. این در حالی است که تعبیر «القا» برای «کتاب»، «قرآن»، «ذکر» و به طور کلی برای تمام اقسام «وحی» نیز کاربرد دارد. برای کتاب، این گونه آمده است:

﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ﴾.^۱

«و تو امید نداشتی که این کتاب به سوی تو «القا» شود مگر رحمتی از جانب رب تو. پس هرگز برای کافران پشتیبان مباش.»

این تعبیر برای «ذکر» نیز به کار رفته که یکی از مواردی است که به صورت وحی نازل شده است:

﴿أَلْقَىٰ الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ﴾.^۲

«آیا «این ذکر» از میان ما همه، بر او القا شده است؟! البته که او کذابِ سرخوشِ باطل‌گرایی است.»

این تعبیر هم چنین برای کلماتی به کار رفته که از جانب خدا به حضرت آدم القا شده است:

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.^۳

«پس از آن، آدم کلمات القا شده‌ای از ربش را دریافت کرد و به دنبال آن، خدا توبه او را پذیرفت. به درستی که او بسیار توبه پذیر رحیم است.»

«تَلَقَى» بروزن «تفعل»، پذیرش اثر «القاء» یا «تلقیه» است و بر مبنای این آیه، خدا - یا یکی از بندگان بزرگ خدا - کلماتی را به حضرت آدم «القاء» کرده و او آن کلمات «القا شده» را دریافت کرده است.

تعبیر «تلقیه» برای قرآن نیز به کار رفته است:

﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾.^۴

۱ سورة قصص / ۸۶.

۲ سورة قمر / ۲۵.

۳ سورة بقره / ۳۷.

۴ سورة نمل / ۶.

«و الحق که تو حتماً دریافت کننده قرآنی خواهی بود که از جانب خدای حکیم علیم القا شده است».

با این اوصاف و با توجه به منحصر به فرد بودن «القاء قول ثقیل» و نیز «وحی ما أوحی»، باید پذیرفت:

دو واقعه «القاء قول ثقیل» و «وحی ما أوحی در قاب قوسین» دو واقعه نیستند که با هم تقارن داشته باشند بلکه این دو، برهم منطبق هستند.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

ج: القیابی متفاوت از وحی کتاب و ذکر و قرآن

با تشبیت تطابق میان «وحی در رتبه قاب قوسین» و «القاء قول ثقیل»، ابهاماتی در خصوص ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ پیش می آید. یکی از این ابهامات، این است که آیا «القاء قول ثقیل» از نوع «وحی کتاب» و «وحی ذکر» و «وحی قرآن» است؟

«ذکر» اگر «قرآن» و یا چیزی در ارتباط با «قرآن» باشد، پرونده اش جدا از «قرآن» نیست و از آن جا که خدا دو و یا سه کتاب بر پیامبر خدا نازل نکرده که نام یکی «کتاب» و دیگری «قرآن» و سومی «ذکر» باشد، باید پذیرفت که این سه دارای یک پرونده است؛ خواه این پرونده با پرونده «القاء قول ثقیل» یکی باشد یا نباشد.

حال و اگر چنانچه قرار باشد «القاء قول ثقیل» همان «وحی ما أوحی در قاب قوسین» و یا بخشی از آن باشد و یا «وحی ما أوحی در قاب قوسین»، بخشی از «القاء قول ثقیل» باشد، باید پذیرفت که پرونده وحی کتاب و ذکر و قرآن در این مقطع از زندگانی خاتم پیامبران بسته شده است و دیگر هیچ وحیی با این عناوین نباید به آن حضرت نازل شود، حال آن که این گونه نیست و تا آخرین روزهای حیات خاتم پیامبران این پرونده بسته نشده بود. این به آن مفهوم است که:

پرونده «القاء قول ثقیل» از پرونده «وحی کتاب و ذکر و قرآن» جداست.

فراموش نشود:

بنا به فرمان: ﴿... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ پیامبر رحمت باید به عنوان مقدمه ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ به ترتیل قرآن بپردازد و نباید فراموش کرد که در این آیه با تعبیر «قرآن»

از کتاب خدا یاد شده است. بنا بر این و به این برهان نیز «قرآن» نمی‌تواند مقصود از ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ باشد و این خود، برهان دیگری بر عدم یکی بودن «وحی» کتاب و ذکر و قرآن، با «القاء قول ثقیل» است.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

و: تعریف شخصیتی مستقل برای وحی

به منطق کتاب خدا، «آن چه وحی می‌شود» قابل «سلب» و «اعطاء»، «اخذ» و «ایطاء» و «اذهاب» است:

﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا﴾^۱.

«و هر زمان که ما بخواهیم آن چه را که به تو وحی کردیم، با خود می‌بریم. بعد از آن، تو در برابر ما برای خود وکیلی را نخواهی یافت».

عبارت: ﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ هرگز به این مفهوم نیست که ما اگر بخواهیم دیگر به تو وحی نمی‌کنیم و یا اگر بخواهیم فرد دیگری را برای این وحی انتخاب می‌کنیم. این عبارت هرگز به این مفهوم نیز نیست که ما اگر بخواهیم آثار وحی گذشته را از ذهن تو پاک می‌کنیم و توبه حالت قبل از بعثت باز می‌گردد، بلکه این عبارت، با روشنی هر چه تمامتر اعلام می‌کند که:

خدای حکیم برای ﴿الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ یک شخصیت مستقل تعریف کرده و خبر از آن می‌دهد که اگر بخواهد آن شخصیت مستقل را با خودش می‌برد و در ادامه و با عبارت: ﴿ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا﴾ به این حقیقت تصریح کرده که ﴿الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ تکیه‌گاه خاتم پیامبران است؛ تکیه‌گاهی بسیار عظیم که بسیار قابل اعتماد نیز هست.

«ذَهَبَ» یعنی «رفت»، «أَذْهَبَ» یعنی «فرستاد» و «ذَهَبَ بِهِ» یعنی «او را با خود برد». «نَزَلَ» یعنی «فرو آمد»، «نَزَلَ بِهِ» یعنی «او را با خود فرود آورد»، «نَزَّلَهُ» یعنی «او را فرو فرستاد». برای این مبنا، عبارت: ﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ به این مفهوم است که خدا اگر بخواهد، ﴿الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ را با خودش می‌برد. این تعبیر عظمتی را برای ﴿الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ تعریف می‌کند که حدی برای آن تصور نمی‌شود.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا و: القاء قولی ثقیل و وحی روحی از امر خدا

در یکی از آیات کتاب خدا، تعبیر «وحی» برای «روح» به کار رفته شده؛ برای همان روحی که خدا برای تعبیر از آفرینش آن، واژه «انشاء» را به کار برده و واژه «انشاء» از ماده همان واژه‌ای است که برای وجودی به کار رفته که حاصل القای «قول ثقیل» به خاتم پیامبران است: ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيَّكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱.

«و این چنین «روحی از امر خود» را به تو وحی کردیم. تو خود چه می دانستی که کتاب چیست و ایمان چه می باشد ولیکن ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن نور، هر کس را که خودمان بخواهیم هدایت می کنیم و در حقیقت، تو به «صراطی مستقیم» هدایت می کنی؛ به «صراط» همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باشید که همه امور به خدا باز می گردد».

در سابقه این آیه، این گونه آمده است:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ﴾^۲.

«كَذَلِكَ» در آغاز تعبیر: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ به خوبی نشان می دهد که:

عنوان آن چه خدای جهانیان بر اساس این تعبیر به پیامبر رحمتش منتقل کرده «وحی» است و این «وحی»، به یکی از سه روش و یا به یکی از دو روشی انجام شده که شرح آن در آیه قبل گذشته است.

«روحًا» مفعول «أَوْحَيْنَا» است. یعنی نام آن چه بر اساس این تعبیر بر خاتم پیامبران وحی شده، «روح» است؛ حال این روح از جنس «امر» باشد و یا از هر جنس دیگری باشد.

۱. سوره شوری / ۵۲ و ۵۳.

۲. سوره شوری / ۵۱.

«روحًا» نکره است و دلالت نکره بودن «روح» در این تعبیر این است که خدا تنها بخشی از «روح امرش» را به پیامبرش «وحی» کرده است؛ خواه بخش کوچکی از آن را و خواه بخش بسیار بزرگی از آن را. «امر» در ترکیب «امرنا» به «نا» اضافه شده و به همین خاطر، تمام «امر» خداوند را شامل می‌شود. بنا بر این و بر اساس تعبیر: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾، پذیرفتنی است که:

خدای جهانیان بخشی از روح تمام امرش را به پیامبر رحمت وحی کرده است.

ممکن است ادعا شود، این تعبیر، یک تعبیر مجازی است. یعنی خدای حکیم بخشی از امرش را «وحی» کرده و از آن جا که آن بخش از امرش، حیات بخش بوده، خدای حکیم با تعبیر «روح» از آن تعبیر کرده است.

مرجع ضمیر «هُ» در ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾، روح است و بر این اساس، خدا همان روحی را که «وحی» کرده، «نور» قرار داده؛ نوری که او خودش، هر آن فردی را که بخواهد هدایت کند، با آن هدایت می‌کند. بنا بر این، نمی‌توان پذیرفت که این تعبیر، یک تعبیر مجازی است.

تعبیر: «رُوحًا مِنْ أَمْرِهِ» نشان می‌دهد که این «روح» از جنس «امر خداوند» است و مرور کوتاهی بر «امر خداوند» نشان می‌دهد که این آیات، شبکه بسیار عظیم و مرتبطی است که یکی از آنها روشن‌گر دیگری است.

آیات بسیاری از کتاب، «امر خداوند» را معرفی می‌کند. برای نمونه، می‌توان به آیات آغازین «سوره مبارکه نحل» اشاره کرده که از «امر خداوند» به گونه‌ای ویژه سخن گفته است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ * يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ * خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾.^۱

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. «امر خداوند» آمد پس دیگر با عجله آن را نخواهید. او منزّه است و او والاتراز آن چیزهایی است که شما شریک او قرارش می‌دهید. او ملائکه را با «آن روح از امرش»، برهربنده‌ای که بخواهد، نازل می‌کند که ای بندگان! نسبت به این مطلب انداز کنید که جز من معبودی نیست، پس تقوای مرا پیشه کنید. او آسمانها و زمین را به حق آفرید. او والاتراز آن چیزهایی است که شما شریک قرار می‌دهید. او انسان را از نطفه‌ای آفرید پس انسان در همان زمان، دشمنی آشکار

است».

«امرالله» در تعبیر ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ دلالتی روشن بر این واقعیت دارد که مقصود از این «امر»، «یک امر» است نه «تمام امر خداوند» و این به خاطر وجود قرینه «أَتَىٰ» در این تعبیر الهی است. در همین حال، قرینه‌ای در ادامه آیه وجود ندارد تا مشخص کند که مقصود از «آمره» در تعبیر ﴿يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ یک امر خاص است بلکه همین تعبیر با همین «اطلاق»، خبر از آن می‌دهد که مقصود از آن، یا «تمام امر خداوند» است و یا تمام «امری از خداوند که به این موضوع ارتباط می‌یابد» و صد البته که ادامه این آیات نشان می‌دهد، این «امرها» به آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش انسانها وابسته است.

در بسیاری از تعبیرهای قرآنی «امر برای خداوند»، این تعبیر به صورت «مطلق» به کار رفته است و «تمام امر» را شامل می‌شود:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱

«(امر او (= خداوند)) تنها این گونه است: آن گاه که او چیزی را بخواهد و شدنش را اراده کند، به آن چیز می‌گوید: باش؛ پس آن چیز محقق می‌شود. پس منزله است آن خدایی که ملکوت تمام چیزها به «دست او» است و به سوی او باز می‌گردید».

بر اساس این آیات، «امر آن معبودی» این گونه است که ملکوت تمام آفرینش به دست اوست و صد البته که این قاعده و این قانون، هیچ استثنایی ندارد و بر این پایه، باید حکم کرد که «امر» در این آیه، «تمام امر» را شامل می‌شود نه امر خاصی را و نه امور ویژه‌ای را.

در «سوره مبارکه قدر» نیز مقصود از «امر»، «تمام امر» است که با واژه «کل» به آن تصریح نیز شده است:

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ﴾^۲.

در تعبیر: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ نیز مانند این تعبیر، «امر»، «تمام امر» را شامل می‌شود به ویژه آن که برای «أَمْرِنَا» کلمه «مِنْ» نیز به کار رفته است.

در همین تعبیر، نمی‌توان مقصود از «رُوحًا» را «روح کوچکی از تمام امر» خواند زیرا که این «روح

۱ سوره یس / ۸۲ و ۸۳.

۲ سوره قدر / ۴ و ۵.

کوچک» با تعبیر تفخیمی آیه سازگاری ندارد که خدا برای تعبیر از خودش، ضمیر «نا» را به کار برده است. بنا بر این باید پذیرفت که:

خدا «بخش بزرگ و بلکه بسیار بزرگی از روح تمام امرش» را به یکی از طرق ذکر شده در آیه قبل، به پیامبرش «وحی» کرده است. اکنون و اگر چنانچه مرور مجدد به آیه‌ای صورت بگیرد که در خصوص منشأ ولادت حضرت عیسی مطالبی را مطرح می‌کند، اتصال این آیات، بیش از پیش روشن می‌شود:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمْتُهُ الْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...﴾^۱

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید، و در باره خدا نگویید جز آن چه را حق است. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و «کلمه او» است که آن را به سوی مریم «القا» کرده و روحی است از جانب خدا...».

بر مبنای این آیه، منشأ ولادت حضرت عیسی از حضرت مریم، کلمه‌ای است که آن را خدای حکیم به حضرت مریم القا کرده و نیز روحی از خداست.

تا به این بخش از بحث، چند مرتبه توجه‌ها به تعبیر ﴿وَكَلَّمْتُهُ الْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ﴾ جلب شده اما به تعبیر ﴿وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ آن گونه که باید، توجه داده نشده است. بر اساس این تعبیر، حضرت عیسی علاوه بر آن که کلمه‌ای است که به حضرت مریم القا شده روحی از خدا نیز هست. اکنون و اگر چنانچه به دو آیه: ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلِيكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ در کنار هم مرور مجددی صورت بگیرد ملاحظه خواهد شد که:

در آیات «سوره مزمل» علاوه بر آن که از «القاء کلمه» و پدیداری «ناشئة اللیل» بحث به میان آمده از این واقعیت نیز سخن به میان آمده که «ناشئة اللیل» روحی از خداست.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

و: رابطه‌هایی فراموش شده

تعبیر ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ به سه صورت دیگر در کتاب خدا به کار رفته است که با

این صورت، مشابهت‌هایی دارد:

۱. یک روح مشخص از امر را خداوند توسط ملائکه به بعضی از بندگان نازل ساخته است که «نذیر» هستند:

﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾^۱.

۲. روح مشخصی از امرش را به بنده‌ای از بندگان «القا» کرده که او هم «نذیر» است:

﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾^۲.

«او درجاتش والا است. او صاحب عرش است. او آن روح از امرش را بر بنده‌ای از بندگان می‌افکند که بخواهد تا که او در مورد روز تلاقی «انذار» دهد.»

۳. از میان «تمام امرش»، بخشی از آن را به عنوان پاداش، در آینده به صورت «کلامی» با مؤمنان صالح در میان خواهد گذاشت. یاد آور می‌شود که در این آیه، دیگر خبری از «روح» در میان نیست:

﴿وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴾^۳.

«و اما آن که ایمان آورد و عمل صالحی را انجام داد، پس برای او جزاء نیکویی است و به زودی ما برای او از «امرمان» آسانی و راحتی را «می‌گوییم».»

تعبیرهای «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و «وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا»، تعبیرهای مورد نظر از این آیات هستند. ترکیبهای مختلفی از «القاء» و «وحی» و «روح» و «امر» و «نزل» در این آیات به چشم می‌خورد.

به این ترتیب، این آیات در کنار هم، رابطه‌های فراموش شده‌ای را گوشزد می‌کند که بسیار مهم است و نباید مورد غفلت قرار بگیرد. رابطه‌های «کلمه»، «القای کلمه»، «وحی»، «وحی روح»، «وحی روحی از امر خدا» و نیز رابطه‌های «امر»، «امرالله»، «قول» و هم‌چنین «وحی روحی از امر خدا»، «تنزل روحی از امر خداوند» و «القای روحی از امر او»، بخشی از این رابطه‌هاست.

۱. سوره نحل/ ۲.

۲. سوره غافر/ ۱۵.

۳. سوره کهف/ ۸۸.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

ز: جایگاه قرآن در این تعبیر

در آیات مطرح شده، هیچ یک از تعبیرهای «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و «وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» را نمی‌توان به قرآن بازگرداند. جهت در مورد سه آیه آخر روشن است. در آیه دوم و سوم از این آیات، تعبیر «عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» مانع از ارتباط دادن این آیات به قرآن می‌شود و مخاطب آیه چهارم نیز تمام افرادی هستند که ایمان آورده و اعمال صالح را انجام داده‌اند و یعنی نمی‌توان آن را به «قرآن» ارتباط داد اما در مورد آیه اول از این آیات، شاید بتوان گفت، تمام مفسران آن را به «قرآن» ارجاع داده‌اند، حال آن که این آیه نیز نمی‌تواند به قرآن بازگردد.

یکی از برهانهای این موضوع، به جایگاه این آیه در قرآن ارتباط می‌یابد. در همین سوره آیه‌ای وجود دارد که با تعبیر «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» از «وحی قرآن» یاد کرده و همان گونه که ملاحظه می‌شود به نام «قرآن» نیز تصریح شده است:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾^۱

«و ما این گونه قرآنی عربی را بر تو «وحی» کردیم تا آن که تو «ام القری» و افرادی را انداز کنی که در اطراف آن هستند...».

این خود نشان می‌دهد، هر جا لازم بوده خدا خودش نام قرآن را ذکر کرده و یعنی برای بندگانش معما مطرح نکرده است تا به تلاش و همیاری مفسران برای حل این معما و در نهایت برای معرفی «قرآن» نیازی وجود داشته باشد.

از طرفی دیگر، خدای حکیم به این واقعیت تصریح کرده است که او خودش، «روحی از امرش» را «نور» قرار داده؛ نوری که خودش هر فردی را که بخواهد هدایت کند، با آن هدایت می‌کند. حال اگر مقصود از این «روح» همان «قرآن» باشد، باید پذیرفت که خدا تمام پیامبران و امتهای پیامبران را با قرآن هدایت کرده است! که این ادعا، پذیرفتنی نیست.

نکته بسیار مهم در این خصوص این است که اگر مقصود از «روحی از امر خدا» «قرآن» باشد، باید پذیرفت که مقصود از آن «تمام قرآن» است و از آن جا که این آیه، خودش آیه‌ای از «قرآن» است و «أَوْحَيْنَا»

نیز فعلی ماضی است و دلالت بر این حقیقت دارد که قبل از نزول این آیه، عمل این «وحی» به طور کامل و تنها برای یک مرتبه رخ داده است و تکرار نیز نمی‌شود، دیگر نمی‌توان آن را به «تمام قرآن» نسبت داد. این در حالی است که در آیه: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ دیگر این بحث مطرح نیست و این به آن سبب است که از یک آیه از قرآن نیز با تعبیر قرآن یاد می‌شود و از دو، ده، صد، هزار، چند هزار و تمام قرآن نیز با تعبیر قرآن یاد می‌شود و ماضی بودن این تعبیر، مشکلی را در تعبیر ایجاد نمی‌کند.

ممکن است این پرسش مطرح شود که چه اصراری به ذکر این موضوع هست که این آیات به «وحی قرآن» ارتباط دارد یا ندارد؟ اما باید دانست، با تثبیت این واقعیت که این آیات به «وحی قرآن» ارتباط ندارد، باید به دنبال آن وحی با عظمت گشت که خدای جهانیان چنین ویژگی‌هایی را برای آن ذکر کرده است.

البته نباید فراموش شود که:

آن «وحی» که موضوع آیه: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ است، همانند همان وحی که موضوع آیه: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ و نیز آن «وحی» که موضوع آیه: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ است، همه و همه، یک «وحی منحصر به فرد» و تکرار ناشدنی است؛ خواه هر سه به یک وحی اشاره کنند و خواه به وحیهای مختلفی اشاره داشته باشند.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

ح: القاء و نزول روحی از امر خدا

علاوه بر آن که در کتاب خدا، برای روحی از امر خدا، تعبیر «وحی» به کار رفته، تعبیر «القاء» نیز به کار رفته است:

﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾^۱

«او درجاتش والا است. او صاحب عرش است. او آن روح از امرش را بر هر بنده‌ای از بندگانش که بخواهد، «القاء می‌کند» تا که او در مورد روز تلاقی، «انذار» دهد.»

بر مبنای این آیه، خدا همواره روحی از امرش را به بنده‌ای از بندگان ممتازش نازل می‌کند که برگزیده است. امتیاز این افراد، وظیفه «انذار» آنان است.

تعبیر «رفیع الدرجات» در آغاز این آیه و نیز تعبیر «ذو العرش»، با القای روح، ارتباطی مستحکم دارد و می‌تواند نشان دهنده جایگاه فردی باشد که روح امر خدا به او «القاء» می‌شود. بر این اساس، این «القاء»، هم بالا برنده درجات فردی است که این روح به او القا می‌شود و هم قدرت چنین فردی را افزایش چشمگیری می‌دهد.

تعبیر: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، به روشنی هر چه تمامتر نشان می‌دهد که «اللقاء» روحی از امر خدا، کاری همیشگی است و هیچ اختصاصی به گذشته ندارد. این تعبیر هم چنین نشان می‌دهد که عمل «اللقاء» روحی از امر خدا، به خاتم پیامبران نیز مختص نشده است و تمام برگزیدگان الهی را شامل می‌شود.

استمرار موجود در این تعبیر، نشان می‌دهد که عمل «اللقاء» روحی از امر خدا، بعد از خاتم پیامبران نیز ادامه می‌یابد. فراموش نشود که این روح به فردی «اللقاء» می‌شود که خدای حکیم او را برای «انذار» برگزیده باشد.

در آیه دیگری از کتاب، برای «روحی از امر خدا»، تعبیر «نزول» به کار رفته است:

﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾^۱.

«او ملائکه را با «آن روح از امرش»، بر هر بنده‌ای که بخواهد، نازل می‌کند که ای بندگان! نسبت به این مطلب انذار کنید که جز من معبودی نیست، پس تقوای مرا پیشه کنید».

تعبیر: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» مانند: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و بر خلاف: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، یک تعبیر استمراری است. در تمام این تعابیر، فاعل «انزال» و «اللقاء» و «وحی»، خدای جهانیان است.

بر مبنای این آیه نیز «روحی از امر خدا» به بنده‌ای از بندگان ممتاز خدا نازل می‌شود که برگزیده است و همان گونه که ملاحظه می‌شود، در این آیه نیز همانند آن آیه، برای این بندگان ممتاز، مقام «انذار» تثبیت شده است. تفاوت این دو تعبیر در نوع اندازی است که برای آنان ثبت شده است. این انذار، «انذار توحید» و آن انذار، «انذار معاد» است که در واقع یک انذار به شمار می‌آیند.

البته در تعبیر: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» بر خلاف دو آیه مطرح شده دیگر، شأن و وظیفه‌ای نیز برای ملائکه تعریف شده است. بر اساس این تعبیر، ملائکه، حاملان «روحی از امر خداوند» هستند.

امتیازی که در این آیات، برای این بندگان ممتاز در نظر گرفته شده بر اساس وظیفه انذار مشخص شده است؛ خواه انذار توحید باشد و خواه انذار معاد، اما نباید فراموش شود که انذار خاتم پیامبران، انذار ویژه‌ای است و تمام عالمیان را پوشش می‌دهد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۱

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. هماره است برکت آن خدایی که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد تا آن که او برای تمام عالمیان «نذیر» باشد».

به هر حال و همان گونه که ملاحظه می‌شود، جایگاه عزیزی در این تعابیر برای خاتم پیامبران تعریف شده است؛ خواه این جایگاه، جایگاهی منحصر به فرد باشد و خواه با سایر «انذار کنندگان» اشتراکی نیز در این تعابیر داشته باشد.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

ط: قول خدا به عنوان پاداش

در کنار این تعابیر که صورتها و تعابیر مختلفی از «وحی» و «نزول و القای وحی» را نشان می‌دهد، تعبیر دیگری از کتاب، حکایت از آن دارد که «قول خداوند» می‌تواند گوشه‌ای از پاداش خدا به شمار آید:

﴿قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا * وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴾^۲

«او (= ذو القرنین) گفت: اما آن فردی که ظلم کرد، پس به زودی ما او را عذاب می‌کنیم و بعد از آن به سوی ریش ارجاع داده می‌شود و او هم او را با عذاب سخت و ناشناخته‌ای عذاب می‌کند و اما آن که ایمان آورد و عمل صالحی را انجام داد، پس برای او جزاء نیکویی است و به زودی ما برای او از «امرمان» آسانی و راحتی را «می‌گوییم»».

بر مبنای این آیات، دو عذاب برای ظالمان در نظر گرفته شده که هر دو با فاصله به آنان می‌رسد و یکی از آن دو عذاب - که فاصله‌اش بیش از دیگری است - عذاب قیامت آنان است. عذاب کردن با این عذاب، به خدا نسبت داده شده در حالی که عذاب کردن با عذاب اول، به جناب ذو القرنین و همراهان

۱ سورة فرقان / ۱.

۲ سورة كهف / ۸۷ و ۸۸.

او منسوب است.

هم‌چنین و بر مبنای همین آیات، به مؤمنانی که اعمال صالح را انجام داده‌اند نیز دو پاداش داده می‌شود که ذکر یکی از آن دو پاداش، بدون در نظر گرفتن فاصله‌ای کوتاه یا بلند، صورت گرفته و دیگری با فاصله کوتاهی به آنان می‌رسد. این فاصله با اضافه شدن «سین» به ﴿وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴾ به اطلاع رسیده و هر چه باشد، اولاً از نوع پاداش است و ثانیاً با فاصله‌ای به آنان می‌رسد که از فاصله «سوف» کمتر است. نباید البته فراموش شود که جناب ذوالقرنین یکی از فاعلان «سَنَقُولُ» در ﴿وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴾ است و این نکته از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

بنا بر این و بر این مبنا، این حقیقت مسلم است که «قول خدا» برای مؤمنان پاداش است و به منطبق کتاب خدا، سخن نگفتن خدا با بندگان، نشانه عذابی بزرگ است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱

«در حقیقت، افرادی که عهد خدا و سوگندهای خودشان را به بهای ناچیزی می‌فروشند، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و در روز قیامت به آنان نگاه هم نمی‌کند و آنان را تزکیه نمی‌کند و عذاب دردناکی برای آنان است.»

این همه حکایت از آن دارد که:

آیه ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ نشانه پاداش عظیمی در دنیا است که حدی برای آن وجود ندارد.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا

می: ماجرای ﴿وَكَذٰلِكَ﴾ در آغاز آیه: ﴿وَكَذٰلِكَ اَوْحٰیْنَا اِلَیْكَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَا﴾

«واو» در آغاز آیه: ﴿وَكَذٰلِكَ اَوْحٰیْنَا اِلَیْكَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَا﴾، «واو عطف» است. یعنی این آیه با آیه قبلش، دارای ارتباط محکمی است.

«كذالك» در آغاز این آیه، برای اعلام مشابهت این وحی با روشهای ذکر شده در آیه قبل و یا یکی از روشهای ذکر شده در آن آیه است:

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِّئِكَ أَنْ يَكْلَمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ﴾^۱.

نام یکی از این سه روش، بنا به هر دلیلی، «وحی» نیست و بر این مبنا باید پذیرفت، «روحی از امر خدا» یا بی واسطه و یا با واسطه، به خاتم پیامبران، «وحی» شده است.

در آغاز این سوره، خدای حکیم تکلیف «وحی» را به گونه‌ای عظیم و این گونه مشخص کرده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حم * عسق * كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲.

«به اسم «الله» که رحمان است، که رحیم است. «حا، میم». «عین، سین، قاف». «الله» - که دست نیافتنی و حکیم است - این گونه به تو و به آنانی که قبل از تو بودند، وحی می‌کند».

وجود آیه: ﴿كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ بعد از دو آیه: ﴿حم﴾ و ﴿عسق﴾، به خوبی نشان می‌دهد که:

«حروف مقطعه» زبان وحی است؛ که این زبان هم برای پیامبر رحمت به کار گرفته شده است و هم برای سایر پیامبران. یعنی هم به پیامبر رحمت با «حروف مقطعه» وحی می‌شود و هم به پیامبران دیگر.

در هفتمین آیه از این سوره مبارکه، تأکید مجددی بر این قاعده شده و تصریح شده است که وحی قرآن نیز از همین قاعده تبعیت می‌کند:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾^۳.

«و ما این گونه قرآنی عربی را بر تو «وحی» کردیم تا آن که تو انذار کنی «ام القری» و افرادی را که در اطراف آن هستند...».

از آیات آغازین «سوره مبارکه مریم»، می‌توان چنین دریافت که خود ﴿كهيعص﴾، ذکر رحمت رب پیامبر خداست:

۱ سوره شوری / ۵۱.

۲ سوره شوری / ۱ تا ۳.

۳ سوره شوری / ۷.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كَهَيْعِص * ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾^۱

«به اسم «الله» که رحمان است، که رحیم است. «کاف، ها، یا، عین، صاد»، ذکر رحمت رب توسست در خصوص بنده‌اش زکریا».

﴿ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾ از نظر ترکیبی، یک جمله اسمیه است که مبتدا و یا خبر آن در این عبارت، ذکر نشده و برای کمال مفهوم به یک مبتدا و یا به یک خبر نیاز است. برای تکمیل این جمله، یا باید از سوی خود به این جمله کلمه یا کلماتی را اضافه کرد - که متأسفانه این کاری است که همه یا غالب مفسران به آن اقدام کرده‌اند - و یا باید پذیرفت که خدا این جمله را به کاملترین صورت نازل ساخته است که در آن صورت باید پذیرفت، ﴿كهيعص﴾ برای این جمله، «مبتدا» و یا «خبر مقدم» است. در این حالت، از این جمله، همان نتیجه‌ای حاصل می‌شود که به آن اشاره شد. یعنی بر این اساس باید حکم کرد که:

﴿كهيعص﴾، ذکر رحمت رب پیامبر رحمت در خصوص بنده‌اش زکریاست.

این آیات و آیات بسیار دیگری از کتاب، گویای این مطلب مهم و عظیم است که:

هر سخنی که خدا با بشر می‌گوید و بر آن نام «وحي» گذارده می‌شود، به صورت «حروف مقطعه» وحی می‌شود و در این ارتباط، میان «وحي با واسطه» یا «وحي بی واسطه»، «وحي به این پیامبر» و «وحي به آن پیامبر»، تفاوتی وجود ندارد.

با وجود این که در آیه: ﴿كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ - که آیه اول بعد از آیات حروف مقطعه، در این سوره است - به این مطلب تصریح شده که وحی به خاتم پیامبران نیز همانند وحی به سایر پیامبران با حروف مقطعه و به صورت آیه آیه، انجام می‌شود، خدای حکیم در آیه: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾ - که در نظم مصحف هفتمین آیه از همین سوره است - برای باری دیگر به این حقیقت در مورد قرآن و به صورتی مستقل، تصریح کرده است. این مطلب از واژه «كَذَلِكَ» در آغاز این آیه و در آغاز آن آیه، دانسته می‌شود.

حضور همین واژه در آغاز آیه: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ - که آیه ۵۲ از همین سوره است - می‌تواند همین نتیجه را در خصوص این وحی نیز بدهد اما اگر چنانچه نظم نزول آیات همین نظم باشد، بسیار بعید است که بتوان آیات زیادی را که در این فاصله وجود دارد، از دایره این اشاره خارج کرد و این «كَذَلِكَ» را از آیه‌ای از پایان سوره به آیه‌ای ارجاع داد که در آغاز سوره درج شده است.

با این حال و حتی اگر چنانچه بر فرضی محال، نظم نزول آیات همین نظم باشد و حتی اگر چنین

ارجاعی کاملاً نادرست نیز باشد، باز هم باید حکم کرد که:

آن چه بر اساس آیه: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ به خاتم پیامبران «وحی» شده مانند تمام آن چه به تمام پیامبران و نیز به پیامبر رحمت «وحی» می شود، از یک جنس است و از قاعده‌ای تبعیت می کند که آیه: ﴿كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ آن را معرفی می کند و یعنی این وحی نیز با «حروف مقطعه» انجام شده است.

۱: وحی کردن روحی از امر خداوند توسط خود خدا
یا: قول ثقیل، حقیقتی که هرگز شناخته نمی شود

پیش از این در خصوص تطابق «قول ثقیل» و «وحی در رتبه قاب قوسین أو أدنی»، بحثهایی به میان آمد و دانسته شد که این دو در واقع، یک قول و یک وحی بیش نیست و یعنی «قول ثقیل» از جنس «وحی» است.

با تثبیت این مطلب که «قول ثقیل» از جنس «وحی» است، این مطلب نیز مسجل می شود که «قول ثقیل» به صورت «حروف مقطعه» القا شده است.

«حروف مقطعه» به تفصیل نیاز دارد و بدون این تفصیل، هیچ حقیقتی از آن مکشوف نخواهد شد؛ حتی در حد کمترین جزء.